بسم الله الرحمن الرحیم

بحث در فرمایش مرحوم آخوند بود، حول مقدمات حکمت، که عرض کردیم در بیان مقدمات حکمت اختلاف است، مرحوم آخوند مقدمات حکمت را سه تا قرار داد، مولی در مقام بیان تمام مرادش باشد، در مقابل اصل مراد، میگویند مثلا اقیموا الصلاة در مقام اصل تشریع است، خصوصیات را کاری ندارد، خداوند تبارک و تعالی مهمل است در اینگونه خطابات، اصل مراد را میخواهد بیان بکند که نماز مطلوب من است، اما چه نمازی؟ اطلاق ندارد.

و مقدمه ی ثانیه این است که قیدی در کلام ذکر نکند، یا به عبارت صحیح تر، قیدی محفوف به کلام نباشد، حالا آن قید لفظی باشد، مقالی باشد یا حالی باشد، قرائن حالیه ای هم که محتف به کلام هستند، آنها هم مانع از انعقاد اطلاق هستند، سوم هم این است که، قدر متیقن در مقام تخاطب نباشد، فرموده است: اگر این سه مقدمه محقق شد، پس مراد متکلم از متعلق کلامش، یا موضوع کلامش، اطلاق گاهی در متعلق است گاهی در موضوع است، مراد متکلم از کلامش به لحاظ متعلق یا به لحاظ موضوع، مطلق است، چرا؟ پشتوانه ی این قضیه حکمت مولی است، عقل مولی است، عدم سفاهت مولی است، چون اگر این سه مقدمه باشد، میخواهی تمام غرضت را بیان کنی، قرینه هم نمیاوری، قدر متیقن هم نیست، باز هم مقید مرادت باشد، این خلاف عقل است دیگر، خلاف مسلک عقلا است در صحبت کردن، یک نوع سفاهت است.

این است که ما بعد از تحقق این سه مقدمه کشف میکنیم که مراد متکلم، مطلق است، گفته است: اعتق رقبةً، واجب است عتق رقبه، سواءٌ کان مؤمنةً أو کافرةً، تا اینجا واضح است و چیزی ندارد، مقدمةً گفتیم.

ولی اگر آن طرف را رفته است حساب میکند، ولی اگر یکی از این سه مقدمه منتفی شد، این داستان نمی آید، این نقض غرض نمی آید، خلاف حکمت نمی آید، سفاهت نمی آید، هر یک از این سه مقدمه منتفی شد، اراده ی مقید، از کلام، سفاهت نیست. نمیشود اطلاق را به گردن مولی و متکلم گذاشت، به خاطر اینکه عاقل و حکیم است.

چگونه؟ پر واضح است، اگر مقدمه ی اولی منتفی شد اصلا مولی در مقام اهمال است، مقصودش مقید باشد، خلاف حکمت نیست، میگوید من اصلاً مهمل بودم، من نظر اصلا به خصوصیات نداشتم، من به تو گفتم مریض هستی دوا باید بخوری، کلام من اطلاق ندارد، من میخواستم بگویم اصل معالجه ی تو به دوا است، اما چه دوایی؟ باید بنشینم روی صندلی کاغذ بردارم، توضیح بدهم برایت، و اگرنه همینطور که گفتیم اطلاق ندارد. اخلال به غرضش نکرده است، کما اینکه اگر قید را بیاورد، حالا قید نقالی یا حالی، محتف به کلام باشد، خب اراده ی مقید کرده است، این هم اصلا طبق عقل است، نه اینکه خلاف نیست، نه، طبق عقل است، این هم که اطلاق معنا ندارد منعقد بشود.

و هکذا، از اینجایش خوب دقت بفرمایید، اگر قدر متیقنی در مقام تخاطب باشد، اگر – فعلا اگر میگوییم – همان قدر متیقن مرادش باشد که خودش یک مقید است دیگر حصه است، اگر قدر متیقن در مقام تخاطب باشد، و همان مراد مولی باشد، اطلاق را اراده نکند، این هم خلاف حکمت نیست، اخلال نکرده است به... درباره ی علمای عدول صحبت میکردیم، علمای متقی صحبت میکردیم، انما یخشی الله من عباده العلماء، اینجور صحبت ها را میکردیم، بعد گفتیم: فأکرم العالم، هر جا به عالم رسیدی سلام کن به او، اگر مراد این آقا از این عالم، همین عالم متقی باشد که درباره اش داشتیم صحبت میکردیم، متیقن در مقام تخاطب است، این خلاف حکمت نیست.

اگر این عبد میگوید: گفتی اکرم العالم، اطلاق دارد، مولی بگوید: بابا مقصودم همان متقی ها بود و درباره ی اینها داشتیم صحبت میکردیم، اتکالاً بر همان که داشتیم صحبت میکردیم... مردم قدح نمیکنند.

اگر قدر متیقن در مقام تخاطب باشد و مولی حصه مرادش باشد، همان قدر متیقن مرادش باشد، اخلال به غرضش نکرده است، با وجود قدر متیقن نمیتوانیم به گردن مولی بگذاریم شما مطلق را گفتی، چون اینجور صحبت کردی. نه، اینجور صحبت را نمیپذیرند عقلا.

مرحوم آخوند در متن کفایه یک تفصیلی داده است در قدر متیقن، که آیا با قدر متیقن اطلاق منعقد میشود یا نمی شود؟ تفصیلش این است که میگوید متکلم دوتا مقام دارد، دو حالت دارد، یک وقت متکلم که صحبت میکند، میخواهد همان تمام مرادش را به ما برساند که مقدمه ی اولی بود، گفته است: کما هو الفرض، مقدمه ی اولی بود دیگر، این یک مقام است، که با مردم عادی همینجور صحبت میکند دیگر، معمولاً، متکلمین که صحبت میکنند، در این مقام هستند، میخواهند تمام مراداتشان را برسانند، و اُخری نه، یک چیز بالاتری، میخواهد تمامیت مرادش را هم برساند.

مثلا آنکه در مقام تعلیم است، اصحاب خاص است، با آنها یکجور دیگر صحبت میکند، میگوید بله تمام مراد من البته همینها بود، دو حالت دارد – این حرف آخوند متین است – متکلمین دو حالت دارند، یک وقت برای عموم صحبت میکنند، تمام مرادش را میخواهد برساند به آن، یک وقت نه، یک علم اضافه ای میخواهد به او اعطا بکند، تمامیت مرادش را، اینکه این تمام مراد من است، این را میخواهد بگوید، مرحوم آخوند فرموده است که در قسم اول قدر متیقن مانع از انعقاد اطلاق است، میتواند متکلم اعتماد کند بر همان قدر متیقن، اراده کند همان قدر متیقن را، اخلال به غرضش نکرده است، ولی در قسم دوم، فرموده است که: اگر در مقام این است که بگوید: بأنّه تمام المراد، نه در مقام بیان تمام المراد است، بیان اضافه بشود به مراد، بیان تمام المراد، در مقام بیان أنّه تمام المراد، این مقام ثانی است، در متن کفایه میگوید: نه، اگر در این مقام است، همیشه که با ما صحبت میکند این توضیحات را میدهد که این تمام مراد من است، متن کفایه میگوید که اگر در این مقام است نمیتواند به قدر متیقن اعتماد کند، اگر مرادش قدر متیقن است، باید این را اضافه کند: بأنّه تمام مرادی، اگر این را اضافه نکند، اخلّ به غرضش، آخوند در قسم دوم میگوید قدر متیقن مانع از انعقاد اطلاق نیست، با اینکه قدر متیقن دارد در مقام تخاطب، در همان مثالی که ما زدیم، اگر در مقام این است: همیشه با ما صحبت میکند، بازتر صحبت میکند، مفصل تر صحبت می کند، اگر مقصودش از اکرم العالم خصوص متقی ها هست، او میگوید که به همان خصوص متقی ها تمام مراد من است. اگر در مقام تمام مراد است و نمی گوید تمام مراد من است، پس معلوم میشود که مطلق مراد است.

مرحوم آخوند در متن کفایه تفصیل میدهد بین مقامین، در یک مقام میگوید قدر متیقن اگر باشد مانع از انعقاد اطلاق است، در یک قسم میگوید نه، قدر متیقن مانع از انعقاد اطلاق نیست، آنجا اگر قدر متیقن تمام المراد است، إنّه تمام المراد [را] باید بیان بکند، همینکه بیان نکرد، نمیتواند تمام المراد باشد، این اخلال به غرض است، فینعقد الاطلاق.

سوال:

خب، اجازه بدهید حالا حرف آخوند را بیان کنیم. این در متن کفایه، رفته است به هامش، در هامش آمده است گفته است: نه، فرقی نمی کند که قدر متیقن در مقام تخاطب مانع از انعقاد اطلاق است، چه اینکه مولی در مقام بیان تمام المرادش باشد، کما هو المفروض – مقدمه ی اولی همین بود – یا علاوه بر مقام بیان أنّه تمام المراد، اگر در مقام بیان أنّه تمام المراد هم باشد، گفته است باز اطلاق منعقد نمی شود.

سوال:

اخلال نکرده است، پس اطلاق منعقد نمیشود دیگر، اساس کار ما اخلال است.

میگوید ولو در مقام بیان إنّه تمام المراد است، گفته است که، همینکه قدر متیقن در مقام تخاطب باشد و مولی در مقام بیان إنّه تمام المراد است، گفته است: ولو در این مقام هم باشد، باز میتواند به آن قدر متیقن اعتماد کند. چگونه و به چه بیان؟ به این بیان میگوید که: قدر متیقن تمام المراد که هست، میگوید وقتی قدر متیقن تمام مراد است، اینکه همه ی افراد مراد من باشد، او نیاز به قرینه دارد، همینی که او را قرینه نیاورد که تمام افراد، مراد من هست، کشف میکند که إنّه تمام مرادي.

تکرارش میکنم:

مرحوم آخوند میگوید که اگر در مقام بیان تمام المراد بود، ما کشف هم میکنیم که همین قدر متیقن تمام المراد است، چرا؟ چون کسی که در مقام بیان تمام المراد است، و یک قدر متیقنی در مقام تخاطب دارد، این کس هم اگر همه مرادش باشد، یعنی اطلاق، اگر اطلاق مرادش باشد باید بر اطلاق قرینه بیاورد، اگر بر اطلاق قرینه نیاورد، این نقض غرض است، از این طرف آمده است، اگر نصب قرینه نکند بر اطلاق، این نقض غرض است.

پس اینی که در مقام بیان تمام المراد است و نصب قرینه نمیکند بر اطلاق، به ضم عدم نصب قرینه بر اطلاق، میفهمیم که همین متیقن: إنّه تمام المراد. ولو در مقام – در همان مثال مرحوم آخوند اینجور ادعا دارد میگوید: - وقتی قدر متیقن در مقام تخاطب علمای متقی است، و شما هم در مقام این هستید که بفهمانید إنّه تمام المراد، آخوند میگوید: همینکه نصب قرینه نمیکند، مواظب باش من اینجا مرادم همه است، برای آن طرف قرینه نمیاورد، همین عدم نصب قرینه بر اطلاق، معلوم میشود که همان قدر متیقن، همانی که دنبالش بود و در مقامش بود، آن را به ما فهمانده است. ببینید همینجور هست یا نه.

عدم نصب قرینه را ضمیمه کرده است، میگوید اینجور آدمی، کسی که در مقام این است که بگوید: این تمام المراد من هم هست، اگر قدر متیقنی در مقام تخاطب بود، آنطرفش قرینه میخواهد، عموم قرینه میخواهد، همینکه نصب قرینه نمیکند، همینکه سکوت نمیکند، همین قرینه است که: همین قدر متیقن تمام المراد است.

سوال:

نه، آنها مقام اثبات است، بابا در اینکه متکلم دو مقام دارد، در این شکی نیست، یک وقت مقام این است که وظیفه را بیان کند، مثل اینکه ما برای عموم مردم بیان میکنیم وظیفه این است، یک وقت نه، یک چیز بالاتری، نکات را هم بیان میکنیم، سائل یک طلبه است میخواهیم او هم یک چیزی گیرش آمده باشد، نکات را هم بیان میکنیم، این میشود مقام بیان إنّه تمام المراد.

حالا آن مقام اثبات است، در اینکه دو مقام دارد متکلم، دو حالت دارد، دو جور صحبت میکند، در این شک نکنید، صحبت این است که این قدر متیقن در مقام تخاطب، مانع از اطلاق است در هر دو مورد یا در یک مورد؟

آخوند در متن کفایه گفته است در یک مورد مانع است، در هامش گفته است در دو مورد مانع است، گفته است هر کس در مقام بیان تمام المرادش باشد، همانطور که کشف میکنیم، تمام مرادش را کشف هم میکنید که: إنّه تمام المراد، همین را در ذهنتان بسپارید با هامش تطبیق بکنید، همانطور که میفهمید إنّه تمام المراد، میفهمید که گفته است: إنّه تمام المراد.

سوال:

اگر دیگر...

بعد گفته است، نه - همان نعم را هم یک توضیحی بدهیم – ، بله، اگر در مقام بیان تمام المراد نباشد، در مقام بیان أنّ المیقن مرادٌ، آمده است باز اهمال را دو قسم کرده است، اجمال را دو قسم کرده است، گفته است بعضی اوقات متکلم مهمل است، اجمال می آورد، اصلا قدر متیقن هم نمیخواهد بفهماند، راست میگوید، بعضی اوقات قدر متیقن را هم نمیخواهیم به او بفهمانیم، میگوید: حالا، فی الجملة حالا باید اکرامشان بکنی، باید دعوتشان بکنی. اصلا خود سامع هم چه بسا میگوید اصلا معلوم نیست میخواهد چه کسی را دعوت بکند فردا. این اجمال مطلق است، از او بپرسیم هم بگوییم که یک قدر مسلّمی را به تو فهماند؟ میگوید: نه، اصلا من نمیدانم چه کسی را میخواهد دعوت بکند، بعضی وقت ها اضافه میکند میگوید: دین درستی هم ندارد این مولی ما، گاهی آن طرفی است، گاهی این طرفی است، بله، اصلا من نمیدانم. اصلا صحبت کرد فقط میخواست اصل را بیان کند، یک چیزی، اتفاقی خواهد افتاد، باید اتفاق بیافتد. اما کدام متیقن است او را هم به من نمی فهماند، اسم این را گذاشته است اجمال مطلق.

یک قسمی اش هم گفته است که: نه، متیقن را میخواهد بفهماند، اما اینکه تمام مراد من است، این را نمیخواهد بفهماند، گفته است در اینجا که اصل متیقن را میخواهد بفهماند، نه اینکه متیقن تمام مراد من است، اصل اینکه این یقینی است، آن بقیه اش تا ببینیم چه میشود، گفته است: بله، اینجا اگر غرضش بیان کردن این است که: متیقن مرادي، بقیه اش [را] کار ندارد که مراد است أو لا مراد، اینجا نمیتوانیم بر عهده اش بگذاریم که متیقن تمام المراد است.

نتیجتاً چهار حالت برای متکلم درست کرده است:

سوال:

نه، ما میخواهیم بگوییم همان قدر متیقنی که، قدر متیقن مانع از انعقاد اطلاق است.

سوال:

نه، متیقن که مراد من هست...

سوال:

نه در اجمال فی الجملة میگوید این متیقن مراد من هست، اما آن بقیه اش تا ببینیم مراد من هست یا نه، فعلا کاری ندارد. گفته است اینجا نمیتوانیم به گردنش بگذاریم... بابا من خودم در این مقام بودم که فقط بگویم: متیقن مرادی، بقیه اش فعلا خودم هم نمیدانم، آنوقت به گردنش بگذاریم که تمام المراد متیقن است، نه...

سوال:

بله، گفته است دو قسم است دیگر، همان مقام اهمال و اجمال را دو قسم کرده است...

سوال:

چرا دیگر، گفت شما اگر مولی در مقام بیان تمام المراد بود، میتوانی بگویی: و إنّه تمام المراد. اما اگر در مقام این است که بگوید: متیقن مرادي، نه تمام مراد، در مقابل اجمال مطلق نمیتوانیم به گردنش بگذاریم که متیقن تمام المراد است، درست میگوید، این فرمایشی است که...

سوال:

نه دیگر، چهار مرحله شد در حقیقت، در مقدمه ی اولی که در مقام اهمال است دو مرحله است:

گاهی اصلا نمیخواهد متیقن را هم کار ندارد که مراد من است یا نه، فقط اجمالاً یک اکرامی باید بکنی، اجمال مطلق.

دوم این است که نه، میخواهد بگوید متیقن...

سوال:

نه، غرضش این نیست بگوید که یک قسم قطعی است...

سوال:

نه دیگر، موضوع، عالم، الان عالم میخواست به من بفهماند که متیقن از عالم ها چه کسانی هستند؟ نه، خودش هم چه بسا نمیداند کدام عالم را اکرام بکنید، اجمال مطلق، راست هم میگوید، بعضی مجمل ها قدر متیقن ندارند اصلا، تردید دارد، همه به نحو تردید است، جامع اصل وجوب اکرام هست...

سوال:

نه دیگر، لا علی التعیین وجود ندارد که، الان ازش سوال بکنیم: آقا این را یقیناً وجوب اکرام دارد میگوید: نمیدانیم، بابا این هلال است دیگر، وجوب اکرام برای افراد است دیگر، مرحوم آخوند در مقدمه ی اولی که گفت مولی در مقام اجمال نباشد، اجمال مطلق یا اجمال نسبی، باید در مقام بیان تمام المراد باشد، وقتی در مقام بیان تمام المراد شد، اگر قدر متیقنی در بین بود، اینجا گفته است که باز دو مقام درست کرده است، در مقام بیان تمام المراد فقط، یا نه، علاوه بر اینکه در مقام بیان تمام المرادش هست، میخواهد تمام مرادش را به من برساند، میخواهد بگوید این هم تمام مراد من هم هست، یک چیز علاوه ای.

در هر دوتا در تعلیقه گفته است که: ما میتوانیم بگوییم قدر متیقن مانع از انعقاد اطلاق است، خلافاً لما فی المتن که تفصیل داده است، دیگر فرمایش آقای بروجردی هم که در آن نوشته نوشته ایم، دیگر رهایش میکنیم، مرحوم آقای بروجردی هم عین همین حرفها را گفته است، گفته است: فرقی نمیکند تمام المراد، إنّه تمام المراد، این فرق آخوند این فاسدٌ. خودش هم متوجه بوده است این فرق در متن کفایه نادرست است، هامش تمام است.

هذا تمام الکلام در تقریر مقدمات حکمت، در نظر مرحوم آخوند.

حالا اینها درست یا نه، این بحث را داریم که این مرحوم آخوند گفته است: اطلاق توقف دارد بر سه مقدمه، این فرمایش درست است یا نادرست؟

بعد از بیان کلام مرحوم آخوند، بحث در صحت و فساد این بیان است. اما مقدمه ی اولی، واضح است، ضروری است، جای بحث ندارد، هیچکس هم انکارش نکرده است، برای انعقاد اطلاق باید مولی در مقام بیان تمام المرادش باشد، نه اینکه فی الجملة میخواهد مرادش را بیان بکند، خب این اگر فی الجملة میخواهد بیان بکند، معنا ندارد که به گردنش بگذاریم که بالجملة گفتی، خب آقا من میخواهم فی الجملة در این مقامم بگویم، آن تو به گردن من میخواهی بگذاری بالجملة اینکه معنا ندارد، این درست است، این تمام است.

انما الکلام در دو مقدمه ی دیگر، خصوصاً مقدمه ی ثالثه است.

سوال:

آن را میرسیم دیگر، این مقداری را که مرحوم آخوند بیان کرده است، این تمام است، آن را در تنبیهات بحث خواهیم کرد.

و اما مقدمه ی ثانیه که فرموده است، باید قرینه ای بر خلاف نباشد، خب این اشکال شده است بر مرحوم آخوند که این چه مقدمه ای است، ظهور اطلاقی توقف دارد که قرینه بر خلافش نباشد، خب همه ی ظهور ها اینگونه است، ما در مقدمات اطلاق داریم صحبت میکنیم، اطلاق، بله مقدمه ی اولی دقیقا به مبحث ما مربوط است، انعقاد اطلاق توقف دارد که او در مقام بیان تمام المراد باشد، تمام المراد هم باشد سعه ندارد کلامش، فی الجمله است.

اما اینکه میگویید: باید قرینه ای بر خلاف نداشته باشد، این شرط اطلاق بما هو اطلاق، جا ندارد. هر ظهوری همینگونه است، این مقدمه ی اطلاق باید از اختصاصات اطلاق باشد، این نظم، نه چون اطلاق است، نه چون این ظهور است، چون ظهور دارد باید مخالف ظهور در کنارش نباشد، خب درست است دیگر، شرط ظهور اطلاقی نیست، شرط اصل ظهور است.

این مقدمه ی ثانیه، کلام شما وقتی مطلق است که قید نیاوری، خب معلوم است جای بحث ندارد که. اللهم که مرحوم آخوند میخواهد با این مقدمه این مطلب را برساند که انعقاد اطلاق منوط است که کلام محفوف به قرینه ی خلاف نباشد، در مقابل شیخ انصاری، شیخ انصاری گفته است آقا اطلاق وقتی منعقد میشود که، قرینه ی متصل نباشد، منفصل هم نباشد. شیخ انصاری قرینه ی منفصل را هم میگوید مانع از انعقاد اطلاق است، آخوند میگوید: نه، اطلاق برای انعقادش است کفایت است – کفایت است در حقیقت – که متصلاً لازم نیست – آن را میخواهد نفی بکند – لازم ندارد که منفصل هم نیاید قرینه، نه، همینکه متصل نیاید اطلاق منعقد است.

این در مقابل شیخ انصاری است که گفته است: یکی از مقدمات انعقاد اطلاق - بقیه ی ظهور ها نه، ظهور های دیگر همینکه متصل نیامد، منعقد است - فقط اطلاق، شیخ انصاری گفته است، از یکی از مقدمات انعقاد اطلاق، بما هو اطلاق، این است که قرینه نیاید، لامتصلاً و لا منفصلاً، چون اگر منفصلاً هم قرینه آمد، کشف میکنیم مولی در مقام بیان نبوده است، فلا ینعقد الاطلاق، اینجور میگوید شیخ انصاری. آخوند آن را دارد میزند، میگوید: نه، مقدمه ی ثانیه اش این نیست، از طرف نفی اش، مقدمه ی ثانیه ی اطلاق این نیست که منفصل هم نیاید، نه، منفصل مضرّ به اطلاق نیست، اطلاق از خصیصه اش این نیست که قرینه ی منفصل هم نداشته باشد، این از خصائصش نیست، نه، این مثل بقیه ی ظهورات است، همینکه متصل نداشت، قرینه ی متصل نداشت، ظهور اطلاقی منعقد است، آن منفصل که می آید، مزاحم حجیت است نه کاشف از عدم اطلاق، شیخ میگوید منفصل که می آید: کاشف از این است که از اول اطلاق نبوده است، آخوند میگوید: نه، آن که توقف دارد، ظهور اطلاقی است بر اینکه محفوفش قرینه بر اطلاق نباشد، ولو بعدش قرینه بر خلافش بیاید، آن را دارد نفی میکند، میگوید آن شرطش نیست، این کفایت میکند.

سوال:

آره، این توجیهی که ما برای کلام مرحوم آخوند آورده ایم این است.

سوال:

نه، ما یوجب تقیید، آن متصل است دیگر، بابا تقیید قید متصل است، منفصل که قید نیست که...

سوال:

بابا مرحوم شیخ هم نمیگوید، هیچ کسی نمیگوید منفصل قید میاورد، شیخ هم میگوید وقتی منفصل آمد، اطلاق نیست، از باب اینکه کشف میکند در مقام بیان نبوده است، خیال میکردی. و الا منفصل که قید نمی آورد، قید یعنی اینکه به این چسبیده است.

سوال:

آنها همینجور میگویند دیگر، شیخ و نائینی هم تبعاً همین را میخواهیم بحث بکنیم...

خب، حالا اصل بحث چگونه است؟ نه به این مقدارش مرحوم آخوند گفته است که همینکه از شرایط اطلاق این نیست که قید منفصل هم نداشته باشد، همینکه قید متصل نداشت، اطلاق منعقد است، این حرف مرحوم آخوند است. خلافاً لشیخ الانصاری، شیخ انصاری میگوید: شرط انعقاد اطلاق این است که نه قید متصل داشته باشد – همانطور که نباید قید متصل داشته باشد، کما هو واضح – باید قید منفصل هم نداشته باشد، به چه بیان؟ مرحوم شیخ انصاری و تبعه محقق نائینی ادعا کرده اند که قید منفصل اگر آمد، این کشف میکند که مقدمه ی اولی منتفی است. خیلی دور از ذهن نیست، اگر امروز میگوید: اعتق رقبةً، فردا می آید میگوید، ولتکن الرقبة مؤمنةً، قید منفصل می آورد، شیخ اینطور میگوید که: به ذهن می آید که آن دیشب که گفت اعتق رقبةً در مقام بیان نبود، اگر در مقام بیان بود، خب مؤمن ها را هم میاورد دیگر.

از قید منفصل کشف میکنیم که... خصوصاً اگر قیدها زیاد بشوند، چندتا قید بیاورد، ولتکن مؤمنةً بعد بگوید ولتکن عالمةً و همینجور... میگوییم: پس اولش که گفت، فی الجملة مقصودش بود، نه اینکه مطلق مقصودش بود، حالا دارد میگوید مراد جدی من ضیق است. شیخ ادعایش این است، نائینی هم تبعه.

ولکن اقرب به ذهن ما فرمایش مرحوم آخوند است، اینها برهان عقلی ندارد، الفاظ است، ارتکازات پشتوانه اش است، ما در الفاظ برهان عقلی نداریم، برهان نقلی هم نداریم، همین ارتکازات، این لفظی که معنایش این است رجوع میکنیم به ارتکازمان دیگر، این لفظ ظهور در این معنا دارد، رجوع میکنیم به ارتکازمان دیگر، شاهدش هم میگوییم و العرف ببابک، وقتی به عرف میگویی، اینجور میفهمند، حالا ببینیم ارتکاز چجور است.

آن کسی که مطلقی را ابراز میکند، یقین دارد که در آینده هم دلیل منفصل می آورد، این را فرض بکنید، پیش پیمانی نه، یقین دارد، پیش پیمانی که مشکل ندارد، الان میگوید: اعتق رقبةً، مطلق را گفته است، بعد پیش پیمان کرده است دیده است پولش نمیرسد مثلا گفته است یک چیزی... نه، یقین دارد که فردایش میگوید: لا تعتق رقبةً کافرة.

الان چیست در ارتکازتان؟ الان که میگویید: اعتق رقبةً، مهمل هستید واقعا یا نه، مطلق را میخواهید بفهمانید به او؟ اعتق رقبةً، الان میگویید، میخواهید مطلق را به او بفهمانید یا نه، چونکه بعدا مقید میاورید، پس الان مهمل هستید؟ ممکن است بعضی جاها مهمل باشیم، کلیتش را شیخ ادعا میکند، شیخ میگوید هرجا دلیل منفصل بر خلاف آمد، کشف میکند از اول در مقام بیان نبوده است، میگوییم: نه، خلاف ارتکاز است، چه بسا ما قبل از آوردن دلیل منفصل که بنا داریم بیاوریم آن را، چه بسا نه، ما مهمل گویی نمیخواهیم بکنیم، مصلحت اینجور اقتضا میکند الان بگوییم: همه را اکرام کن، مصلحت اینجور اقتضا کرده است، اهمال نیست، حالا نشسته اند، میگوییم: همه را اکرام کن، میخواهیم مردم بشنوند ما چقدر... نه، در مقام اهمال نیستیم، فردا صبح هم به او میگویم: حالا ما یک چیزی گفتیم آقا، جدی نگیر، مردم اینجور میگویند: جدی نگیر. منفصل، جد را از بین میبرد، نه اینکه بگوید من مهمل گفتم، گفتم اصلشان را اکرام کن، میگوید: بابا گفتی اکرم کل عالمٍ، اصلا بعضی اوقات لفظ عموم میاورید. میشود انسان با اینکه مراد جدی اش حصه است، میشود عموم را بفهماند، اطلاق را بفهماند، به خاطر یک مصلحتی، گاهی تفهیم مطلق مصلحت دارد دیگر.

همینکه مطلق را بفهمانید – تفهیم عام گاهی مصلحت دارد، تا چه رسد به مطلقش – .

اینکه مرحوم شیخ انصاری ادعا کرده است: هر وقت مخصص منفصل می آید، کشف میکنیم که مولی که مطلق را گفته است در مقام بیان نبوده است، در مقام اهمال بوده است. نه این خلاف ارتکاز است، بعضی اوقات هست، ولی دائماً اینجور باشد، نه، - همین را رویش فکر بکنید – چه بسا فهماندن مطلق – نه مهمل گفتن، منّ و من کردن نه، آن خلاف حکمت است – مطلق گفتن، فهماندن اینکه مطلق مراد من است از این کلام، از این کلام، - نه مراد جدی، دروغ نیست ها – مراد من از این کلام چه بسا این خودش ملاک دارد.

لذا، مخصص منفصل – حق با مرحوم آخوند است – کشف نمیکند از عدم انعقاد اطلاق، بلکه مخصص منفصل، مزاحم حجیت مطلق است، نه اصل اطلاق.

ملاحظه بفرمایید.